

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابوالقاسم محمد و على آله
الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله فى الارضين ارواحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ فَاطِمَةَ الرَّكِيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمَّ أَجْبَايَكَ وَأَصْفِيَايَكَ الَّتِي
انْتَجَبْتَهَا وَقَضَّيْتَهَا وَاحْتَرَبْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ ظَلَمَهَا وَاسْتَحَفَّ
يَحَقُّهَا وَكُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدِّمِ أَوْلَادَهَا اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَخَلِيلَةَ صَاحِبِ اللُّوَاءِ
وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّي
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُفَرِّجْ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَأَبْلِغْهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّحْيَةِ وَالسَّلَامِ.

در مقام فروعى است که بزرگان فقهاء مطرح فرمودند بعضى از آن‌ها را هم حضرت امام
در بيع مطرح فرمودند اما در تحرير الوسيله طرح نشده که حالا اهم آن‌ها را مناسب است
که طرح بکنيم. همين مسئله‌ى سوم که مطرح شد که جايى بود که مکړه عين ما اکرهه
المکړه را انجام نداده عين مکړه را انجام داده، مکړه عليه را، بلکه بالزيادة انجام داده
بود. حالا خود بالزيادة انجام دادن هم فروعى داشت. يا دفعة واحدة بود يا به تدريج بود.
على اى حال نفس ما اکره عليه را انجام نداده بود که اقتصار بر آن بکند، بلکه زاد عليه به
يکى از انحاء.

اين مسئله‌ى سوم که مال زياده بود در حقيقت یک بخشى بود از اقسام ثلاثه‌اى که در
مقام قابل تصوير است که دو قسم مطرح نشده بود، اين قسم مطرح شد. توضيح مطلب
اين است که وقتى شخصى مکړه عليه قرار مى‌گيرد از سه حال کلى حالش خارج نيست
يا چهار تا، چهار حال کلى.

يکى اين که عين ما اکره عليه را انجام مى‌دهد بلازادۀ و نقيصة و عين آن را انجام مى‌دهد.
که اين مسائلى که گفته شد ابتداءً وارد بحث شديد اين‌ها همه مال اين صورت است.

صورت دوم اين است که نه، عين آن را انجام نمى‌دهد بلکه مع زيادۀ او نقيصة او تبديل
بأمر آخر مباین مى‌آيد انجام مى‌دهد. بالزيادة همين بود که در مسئله‌ى سوم ذکر شد. او
مى‌گويد احد العبدین را بفروش، مى‌رود هر دوى آن‌ها را مى‌فروشد. حالا يا به تدريج يا
دفعة واحدة. و تارةً بالنقيصة هست، بالنقيصة خودش داراى صورتى است. صورت اولى
اين است که او مثلاً گفته که اين خانه‌ات را بفروش، کل اين خانه را بفروش، يا اين دو
خانه را بفروش. اين دو ماشين را بفروش، او مى‌آيد و نصف خانه را مى‌فروشد که اين
نقيصة هست او کل را گفته بود. ولى اين مى‌آيد بخشى از آن را مى‌فروشد، حالا يا نصف

یا یک کسر دیگری را. دو خانه را بفروش، می‌آید یک خانه را می‌فروشد. و این نظر مک‌ره هم مطلق بوده یعنی مقید نبوده به شرط شیء. مقصودش این است که می‌گوید این دو خانه را بفروش. حالا این دو خانه را با هم بفروشی، جدا جدا بیایی بفروشی، من می‌گویم این دو خانه را بفروش، هر دو صورت را می‌گیرد. و این مک‌ره آمد اول نصف خانه را فروخت، بانیاً بر این که نصف دیگر را بعداً بفروشد یا یک خانه را فروخت، بانیاً بر این که خانه‌ی دوم را بعداً بفروشد. بخصوص وقتی الان مشتری مثلاً پیدا نکرده که حالا کل خانه را، پول ندارد مثلاً. حالا نصف خانه را کسی حاضر شده بخرد به شراکت، نصف دیگر را هم دنبال مشتری می‌گردد که بعداً بفروشد. یا یک خانه را مشتری دارد آن خانه فعلاً مشتری ندارد بعداً می‌خواهد بفروشد. بالاخره ولی معامله‌ی اولی که انجام می‌دهد عین آن نیست که او گفته بود. او گفته بود آن دو تا را بفروش یا تمام خانه را بفروش. اما این اکراه او اعم بود از این که کل را دفعهً بفروشی یا علی سبیل التدریج بفروشی. اکراه او به این نحو بود این هم که دارد می‌رود این مک‌ره هم که دارد می‌فروشد بانی بر این است که کل را بفروشد منتها حالا به نحو تدریج. این یک صورت است.

صورت دوم این است که این که می‌آید نصف را می‌فروشد یا یک کسر دیگری را می‌فروشد تمام را نمی‌فروشد این برای این است که لعلّ این مک‌ره به همین راضی بشود. و به تعبیر بعضی می‌خواهد دفع افسد به فاسد بکند. اصلاً نمی‌خواهد هیچ چیزی را بفروشد، زور است ولی می‌گوید حالا شاید ما حالا نصف را که فروختیم دیگر او به همین اکتفاء بکند دیگر، دست از آن حرفش بردارد. و قناعت پیدا بکند به همین. یا راه تخلص دیگری برای ما پیدا بشود. بتوانیم نصف را که فروختیم بگویم آقا ما فروختیم آن را که تو می‌گفتی مثلاً، آن دیگر حالا در مقام فحص بر نمی‌آید و این‌ها. کلاه بر سر او می‌گذاریم. یک راه تخلصی برای ما پیدا می‌شود. یا قانع می‌شود یا یک راه تخلصی و لو ... و به این داعی می‌آید می‌فروشد. به این شکل. این هم صورت دوم است. که این صورت هم مفروض ما این است که آن اکراهی که او کرده، یعمّ الصورة، یعمّ به این که تدریجاً بفروشی یا دفعهً.

صورت ثالثه این است که نه، می‌گوید که دفعهً باید بفروشی. و اکراه بر جمیع بر نکرده، اکراه بر مجموع کرده. آن نظر دارد به مجموع بودن. با هم بودن. به طوری که اگر جدا جدا بفروشی، آن دست از اضرار و ایعادش بر نمی‌دارد. نظرش به مجموع است به شرط شیء است. بخلاف آن دو صورتی که لابشرط بود. این هم صورت سوم است.

یک صورت چهارمی هست که در کلمات بیان نشده است. یعنی من حالا ندیدم. و آن هم این است که می‌گوید هر دو را بفروش، علی سبیل التدریج. اصلاً هدفش می‌گوید با هم نباید بفروشی به شرط تدریج. این را بفروش، ثمّ آن را بفروش. یا آن را بفروش، ثمّ آن را بفروش. با هم نباید بفروشی. و حالا این بیاید با هم بفروشد. این چهار صورت.

صورت پنجم این است که اصلاً خارج از آن که او گفته بالمرة می‌آید می‌فروشد. مثلاً آن گفته به قول مثالی که آقای خوئی می‌زنند قدس سره، آن گفته کتابت را بفروش. باید این کتابت را بفروشی. این به جای کتاب می‌رود عبا را می‌فروشد. چرا؟ برای این که کتاب را می‌بیند خیلی به آن احتیاج دارد می‌گوید عبا را بفروشیم لعلّ به این قانع بشود.

س: متباین است دیگر؟

ج: متباین است بله.

س: ...

ج: نه صور کل ... و الا آن نیست.

س: ... یکی بالزیاده بفروشد، یکی به نقیصه، یکی به متباین، این چهارم بود.

ج: به متباینین، بله.

یعنی تارۀ مطابق است گاهی بالزیاده است گاهی بالنقیصه است گاهی بالتباین است. من قبول دارم بد بیان کردم این جا. باید بالتباین را جدا کنم دیگر، نگویم صورت پنجم. بالتباین. مثل این صورت.

خوب بود در تحریر الوسيله هم می شد به این شکل بیان بشود که مسئله اگر ما فعله المکره، این غیر ما اکره باشد بحسب ظاهر. این سه صورت دارد اگر غیر آن شد. گاهی بالزیاده است که مسئله سوم مطرح کردیم. گاهی بالنقیصه است که این صور ثلاثه دارد خودش، یا صور اربعه دارد و گاهی بالتخالف است و بالتباین است که آن صورت بعدی است. حالا احکام این ها چه هست؟

خب آن جایی که عین باشد که همان هایی بود که بحث کردیم و گذشت آن جایی هم که بالزیاده هم باشد که بحث کردیم و گذشت. اما آن جایی که بالنقیصه باشد.

خب بالنقیصه صورت اول این بود که مکره گفته این را بفروش لابشرط است. هم صورت تدریج را می گیرد هم صورت دفع را می گیرد. و این حالا آمده به تدریج دارد می فروشد و قصدش هم این نیست که او قانع بشود نه. یا می داند او قانع نمی شود و می خواهد این را بفروشد حالا بانیاً بر این که بعداً آن بعدی را هم بفروشد.

در این صورت ظاهراً همه ی کسانی که متعرض مسئله شدند و ما واقف به آن ها شدیم، من الشيخ الاعظم محقق نائینی و محقق خوئی، محقق حکیم و استاذین مرحوم آقای تبریزی و حضرت آقای وحید دام ظلّه، این ها و فقه العقود، همه در این صورت می گویند که این باطل است. چرا؟ برای این که این مکره علیه دیگر. چون او گفته این را بفروش، این همه را بفروش و حرف او هم لابشرط بوده. یعنی دیگر خودت می دانی می خواهی با هم بفروش، می خواهی تک تک بفروش. چون این جوری او اکراه کرده این هم دارد همان ما اکره علیه را انجام می دهد دیگر. پس به ادله ی اکراه می گوئیم که این بیع باطل است در این صورت. ولو نقیصه از تک آن که نگاه می کنیم تمام دوتای آن نیست ولی چون آن حرفش این جوری بوده، مقصودش این بوده و این جا جای این نیست که کسی بیاید بگوید آقا این ما وقع غیر ما اکره علیه است و غیر ما وقع است، نه چون به همین شکل آن اکراه کرده بود. پس این صورت حرفی در آن نیست و واضح است که باطل است. چون اکراه صادق است و به تعبیر مثلاً محقق نائینی این به اراده ی مغلوبه این را فروخته است. و هر جا اراده مغلوبه باشد این جا اکراه صادق است دیگر.

صورت دوم که به این شکل می آید می فروشد که شاید قانع بشود. و بنا ندارد بر این که حالا بقیه را هم بفروشد. به داعی این که لعلّ این قانع بشود و اکتفاء به این بکند یا من یک جوری بتوانم تخلص پیدا کنم که کلاهی سر آن بگذارم می آید بعض را می فروشد.

در این صورت که صورت ثانیه باشد که این چنینی است خب این جا هم بزرگانی که شیخ

اعظم باشد محقق نائینی باشد محقق خوئی باشد محقق حکیم باشد این‌ها همه فرمودند که باز باطل است یا مرحوم آمیرزا باقر زنجانی رحمه‌الله علیهم اجمعین این‌ها همه فرمودند که باطل است.

دلیلی که اقامه کردند بر این مسئله این است که دو جور بیان تقریباً یا سه جور بیان در حقیقت این‌جا وجود دارد. یکی این‌که اکراه به یک مرگب، به یک مجموع، اکراه به ابعاض آن هم هست، انحلال پیدا می‌کند. این‌که گفته این دو خانه را بفروش، پس انحلال پیدا می‌کند هم به این خانه و هم به آن خانه. نه فقط به کل خانه، به ابعاض خانه، به نصفش، به ثلثش، به ربعش، به خمسش و هكذا. فلذا اگر بگوید یع دارک و او برود نصف آن را بفروشد، این همین نصفه هم مکروه علیه است. بگوید دو خانه، یک خانه را بفروشد، این یک خانه مکروه علیه است. پس این به همان ما اُکراه علیه، این ما اُکراه علیه است دیگر، به واسطه‌ی ادله‌ی اکراه پس باطل است. چون انحلال پیدا می‌کند.

اگر یک ظالمی یک کسی را اکراه کرده گفت صد تومان بده به زید، حالا این پنجاه تومان داد، همان‌طور که صد تومان مکروه علیه است پنجاه تومان مکروه علیه است چون این انحلال پیدا می‌کند. و آن آخذ مالک نمی‌شود. چون اکراه است. این یک بیان.

بیان دوم، بیان شیخنا الاستاد دام ظلّه هست که ایشان حالا بحسب العقد النضید عرض می‌کنم ایشان فرموده که این‌جا ایشان نمی‌گوید انحلال پیدا می‌کند. از راه انحلال که محقق خوئی و این‌ها می‌فرمایند ایشان پیش نیامده. نه می‌گوید این غیر مکروه علیه است. اما در عین حال به حدیث رفع می‌شود تمسک کرد و گفت که این باطل است. چرا؟ برای این‌که همان‌طور که قبلاً ایشان فرمودند به تناسب حکم و موضوع ادله‌ی رفع اکراه نمی‌گوید که آن که بر خودش اکراه واقع شده به نفسه، این را برداشتم. نباید جمود بر این کرد. بلکه از حدیث رفع می‌فهمیم آن چیزی که بر خودش یا این‌که لازمه‌ی آن چیزی است که بر آن اکراه شده، و در حقیقت آن اکراه سبب شده که بحیث که لولا آن اکراه لما وقع این فعل. حدیث رفع شامل این‌جا هم می‌شود، این هم مراد است ولو لفظیاً شامل نشود اما به تناسب حکم و موضوع می‌دانیم موضوع اوسع است. مثل رجل شک بین الثلاث، کلمه‌ی رجل زن را نمی‌گیرد؛ اما هر کسی می‌فهمد این از باب مثال است و موضوع اوسع است. این‌جا هم همین‌جور است و موضوع اوسع است. و موضوع عبارت است از چیزی که در اثر اکراه پدید شده باشد در اثر آن، حالا یا به این‌که خودش عنوان اکراه بر آن صادق است و یا اگر عنوان اکراه بر خودش صادق نیست، منشأ تحقق آن اکراه شده باشد. و در این‌جا منشأ تحقق ... این‌که این یک دانه خانه را می‌فروشد یا نصف خانه را می‌رود می‌فروشد، منشأ آن چیست؟ همان اکراه آن است اگر این اکراه نبود که چنین کاری نمی‌کرد این اصلاً.

پس به این دلیل ما می‌گوییم که حالا قبلاً هم صحبت کردیم که حالا واقعاً می‌شود به این حرف ملتزم شد یا تناسب حکم و موضوع چنین چیزی را اقتضاء... واضح نیست برای ما که بکند که این‌جوری بگوییم. و ظاهر این است که این‌جا با آن صورت اول فرقی نمی‌کند. چطور شما در صورت اول هم پس باید همین‌جور بگویید. آن‌جا که بنا دارد بعداً هم بفروشد.

س: صورت اول حاج آقا هم خود ...

ج: این‌جا فرض این است که مکروه راه را باز گذاشته است.

س: هم مکره راه را باز گذاشته بود، هم مکره ... هم آن اینطور راه را باز گذاشته، عنوان را باز گذاشته و هم این می‌خواهد عنوان را اتیان بکند این‌جا اصلاً دیگر نمی‌آیند چون بعض در ضمن کل هست چون می‌گویند نه اصلاً طاق بالطاق، نعل بالنعل همین است این ... اصلاً آن‌جا دیگر بحث انحلال ... این‌جا طرف، مکره می‌گوید اصلاً جزء دوم را نفروشد و مکره قطعاً به جزء و به بعض راضی نیست بعض را اکراه نمی‌کند فقط، و بعض منضمّاً به بعض دیگر ... این‌جا چون که طرف هنوز عزمی ندارد می‌خواهد او را گول بزند، این‌جا می‌گوید خب مکره است مکره باید عین آن چیزی را که ما اُکره علیه است را بیاورد. ایشان عین آن را نیاورده و نمی‌خواهد هم که بیاورد چون بنا دارد که ...

ج: نه نمی‌خواهد به این معنا هست که شاید قانع ... اگر نشد که می‌رود و می‌آورد.

س: اگر نشد نه، اگر نشد هیچ.

ج به امید این‌که قانع بشود یا یک راهی من پیدا بکنم. و اگر نشد می‌رود می‌آورد.

س: آمدم و نیاورد، چرا می‌گویید مکره علیه است مکره علیه کل بوده این جزء را آورده فقط. که ما ... غیر مأثّر به. ما وقع غیر ما اُکره علیه است. آمدم و نیاورد آمدم توانست دور بزند. چرا می‌گویید بخاطر صدق عنوان مکره علیه، عنوان مکره علیه کل خانه بوده. من کل را می‌خواهم به بعض هم ... چون بعض را آوردی، بعض هم ... اگر می‌خواهید بگویید باطل است بگویید از باب تناسب حکم و موضوع مثلاً. که این خلاصه از باب اکراه آن است که آورده حرف بدی نیست این‌جا. چون واقعاً صدق نمی‌کند. طرف ارتضاء به جزء ندارد مکره راضی نمی‌شود به جزء.

ج: بله به جزئی که ... البته این‌جور بوده که او از اعم بوده اکراهش، یا باید این دو را بفروشی، حالا یا معاً یا تدریجاً. پس این‌که یکی از آن‌ها هم فروش برود، اصل این‌که یکی از این‌ها فروش برود این هم مورد اکراه او هست که بعد هم تدریجاً آن یکی بعدی فروش برود.

س: اگر بیاورد می‌گوییم ... ممکن است که ایشان همین را بگوید، ممکن است که ایشان بگوید اگر دومی را هم فروخت نتوانست گول بزند آن وقت دیگر هم صدق عنوان اکراه می‌کند و هم صدق تنقیح مناطی که کردیم و تناسب حکم و موضوع را می‌کند ولی آمدم و نفروخت، آن وقت چی؟ این‌ها را باید جواب بدهند آن‌هایی که می‌گویند انحلالی هست مکره علیه غیر ما وقع ... مکره فقط ارتضاء به جزء ندارد کل را می‌خواهد.

س: یعنی این‌جوری هست که این گفته دو تایی آن‌ها را بفروش، اگر این را تنها بفروشد و بعد آن ضمیمه نشود و للتالی ضمیمه نشود می‌گوید بخشی از حرف من را انجام دادی؟ یا می‌گوید که اصلاً انجام ندادی؟

س: فرض این است که کل را می‌خواهد.

ج: می‌دانم که کل را می‌خواهد. آخر کل ببینید چه‌جوری هست؟ یک وقت هست که می‌گوید اگر این انجام شده باشد ... این اصلاً حرف من نیست.

س: این‌جا پس شما تبدیل می‌کنید اکراه واحد را به اکراهین. این‌جا پس اکراه واحد را تبدیل می‌کنید به اکراهین؟ این عیب ندارد.

ج: ببینید یک وقت جمیع را می‌خواهد. نه درست است که جمیع را می‌خواهد ولی انحلالی هست به قول آقای خوئی، تعبیرشان انحلالی هست. یعنی این را هم می‌خواهم. این را هم می‌خواهم.

س: این را هم می‌خواهم قطعاً می‌خواهم.

ج: مثل عام استغراقی است. یک وقت نه عام مجموعی است. آن می‌شود به شرط شیء.

س: نه عام مجموعی هم نمی‌گوییم.

ج: اگر نه به شرط شیء عام مجموعی نیست می‌گوید هر دو را بفروش، اما به نحو عام استغراقی است.

س: و به بعض هم ارتضاء نمی‌کنم من مکړه، من مکړه دو تا را می‌خواهم.

ج: می‌دانم، اگر ولی دو تا را نیاورد... نمی‌گوید بخشی از آن چه را که می‌خواستم آوردی.

س: این پس اکراهین است. این دیگر اکراهین است.

ج: حرف آقایان همین است حرف آقای خوئی این است که این اکراهین است. این‌جا انحلال یعنی همین دیگر.

س: نه انحلال

ج: انحلال یعنی اکراهین دیگر.

س: ابداً. انحلال یعنی اکراه واحد من باب ... منحل شده، انحلال یعنی است.

س: ...

س: آن یعنی این‌که اصلاً از اول من دو تا اکراه دارم اصلاً انحلال، انحلال یعنی یک چیزی که ما منحل می‌کنیم آن را، توی اکراه هم یعنی اصلاً از ابتدا دو چیز من می‌خواهم.

ج: نه می‌دانم دو تا چیز می‌خواهید ولی به این

س: این خلف فرض است.

ج: نه آخر این در مقابل صورت ثالثه است در صورت ثالثه است به شرط شیء هست یعنی با هم. مجموعی است؛ اما این‌جا نه، این‌جا می‌گوید این دو تا را بفروش، جمیع را می‌خواهد نه مجموع من حیث المجموع. وقتی جمیع را خواست، این انحلال پیدا می‌کند. مثلاً روزه‌ی ماه مبارک رمضان، یک حرف همین است که آیا چه‌جوری هست آن‌جا؟ یک نیت باید بکنیم برای شهر رمضان؟ از اول ماه رمضان نیت بکنیم تمام شهر را می‌خواهد روزه بگیرم. باید چنین نیتی داشته باشیم. یا نه کلّ یوم ... همه را می‌خواهد اما به نحو این‌جوری، کلّ یوم برای خودش است.

س: حالا اگر از مکړه پپرسند این‌جا که نصف را آورده ما اُکړه علیه تو را آورده؟ می‌گوید

آورده؟

ج: می‌گوید بخشی را آورده، بخشی را نیاورده.

س: وجود بعض، وجود کل را اقتضاء نمی‌کند می‌گوید من کل را خواستم. مکره می‌گوید حالا که دست من کوتاه و خرما بر نخیل ...

ج: اگر در باب اجاره شما شخصی را اجاره کردید، گفتید کل اثاثیه‌ی خانه‌ی ما را بیاور این‌جا. او نصفش را آورد. این‌جا شما می‌گویید که نه همه را که نیاوردی، مال الاجاره به او ندهی اصلاً؟ یا نه تبعیض می‌شود؟

س: این‌جا هم نمی‌گوییم صحیح است این‌جا هم می‌گوییم باطل است.

ج: آقایان این‌جا چه فتوا می‌دهند؟ آقایان مگر این‌جاها نمی‌گویند به اندازه‌ای که آورده حقوقش را باید بدهی.

س: ایشان هم همین را می‌گویند.

ج: و الا اگر حرف شما باشد نه. اگر حرف شما باشد می‌گویید آن را که من گفتم که انجام ندادی، حتی یک‌دانه کتاب هم جا گذاشته باشد می‌گوید نیاوردی دیگر. این از خدا می‌خواهد که این کار را بکند. این‌جا بخاطر این است که مجموع نبوده جمیع بوده. یعنی انحلال می‌شود در حقیقت.

س: این را جواب نفرمودید اگر جزء را بیاورد ممکن است ... خواسته‌ی من را برآورده کرده ارتضاء می‌کند بخشی ...

ج: بخشی از آن را، این‌جوری می‌گوید بله می‌گوید بخشی از خواسته‌ی من را انجام داد. درست است. اما آن‌جایی که بشرط لا باشد یا بشرط شيء باشد می‌گوید نداد.

س: هیچ اثری ندارد ممکن است که بگوید بخشی از خواسته‌ی من را ... اما نمی‌گوید اکراه من را انجام داد. این را نمی‌گویند.

ج: نه می‌گوید بخشی از مکره علیه را انجام داد.

س: آقا بخشی را که آورده می‌فهمیم که بخشی را آورده.

ج: بخشی نه. با وصف اکراه. بخشی از مکره علیه را آورده است.

س: توی همین اجاره اگر بیایند اثاثه را ببرند می‌گویند اجاره را وفا کرد به آن؟

ج: به بخشی بله.

س: هی می‌گوید به بخشی، آقا بخشی که کل را اقتضاء می‌کند.

ج: خب ما هم که نمی‌گوییم کل را اقتضاء می‌کنیم. ما که نگفتیم کل را اقتضاء می‌کند ولی ما می‌گوییم همین را که آورده باطل است چون مکره علیه است. آن‌جا هم می‌گوییم همان که آورده، مستأجر علیه است باید اجاره به اندازه‌ی آن بدهی.

س: مکروه عليه يعنى ايعادى که بر اين بخش و اين بعض ايعاد داشته ... بر آن بخش هم ايعاد کرده بر همان بعض، هم اثر هم که دارد.

دليل سومى که اين جا آوردند استاد هم به آن دليل تمسک فرمودند، فرمودند حالا از حديث رفع اکراه هم صرف نظر بکنيم اين جا به جهت ديگرى باطل است. مانع نيست که اکراه باشد شرط موجود نيست؛ رضا. چون اين آقا به همين که دارد مى فروشند که به داعى اين که و به انگيزه اين که لعل به اين قانع بشود يا من بتوانم يك راهى بفروشم اين راضى نيست. پس بنا بر اين لِفقد الرضا است. و باطل است. بله اين همان طور که قبلاً گفتيم که آيا ما رضى چيزى داريم؟ يا رضا همان عدم اکراه است؟ مى گوييم راضى باشد يعنى مکروه نباشد؟ اما چيز ديگرى نيست که مرحوم امام مى فرمودند ما چيز ديگرى نداريم. اين خب مبنائى مى شود.

و اما صورت آن جاى که دفعه مى فروشند، يعنى صورت سوم اين است که به تدريج مى فروشند و مکروه مجموع را خواسته، من حيث المجموع را خواسته. اين جا آيا چه طورى هست؟ که صورت سوم است. در اين جا اختلاف بين فقها است، محقق نائينى و محقق حکيم در نهج الفقاهه و مرحوم آ ميرزا باقر زنجانى، اين جاها مى گویند اين بيع درست است. مرحوم آقاى خوئى قدس سره و استادمان مرحوم آقاى حائرى دام ظلّه، اين ها مى فرمايند که بيع باطل است.

دليل آن آقاىانى که مى فرمايند که اين بيع صحيح است مى گویند براى اين که اين غير مکروه عليه است. او اکراه کرده بود به اين که معاً بايد بفروشى. اگر جدا جدا بخواهى بفروشى مطلوب من را نحصيل نکردى. من بشرط شىء دارم مى گويم. بايد با هم بفروشى. جدا جدا بفروشى من قبول ندارم. پس بنا بر اين آن ما آكره عليه مجموع است به وصف مجموعيت، اين چيزى که از اين صادر شده اين آن نيست. وقتى که آن نشد پس مکروه عليه بر آن صادق نيست، «احل الله البيع» بر آن صادق است درست است مکروه عليه هم نيست طيب نفس دارد لذا اين غير آن هست. اگرچه به قول اين بزرگان اين جور نيست که اکراه در اين فروش هيچ دخالتى نداشته باشد. اما دخالت آن به نحو اعداد است، مى شود مقدمه اعداديه. بله اگر اکراهى اصلاً در کار نبود از طرف اين مکروه، خب اين اصلاً نه کل را مى فروخت و نه بعض را مى فروخت. اين درست است اما اين کفايت نمى کند براى صدق الاكراه بر اين عملى که انجام شده. پس بنا بر اين بايد بگويم که اکراه اين جا محقق نيست بنا بر اين صحيح است.

محقق خوئى و استاذ حائرى دام ظلّهما، حالا گرچه سايه اى آن ها هنوز هم هست بله. قدس سره و دام ظلّه و هم چنين روى مشرب استاد بايد بگويم که اين ها مى فرمايند که اين جا باطل است نه به خاطر حديث رفع. درست است اين جا مکروه عليه نيست بخاطر فقدان شرط که رضائيت باشد. راضى بالاخره نيستند بايع و مکروه. و بنا بر مذاق استاد علاوه بر اين که اين راضى نيست فقدان شرط است ايشان فرمود که حديث رفع به تناسب حکم و موضوع آن جاى هم که سبب باشد منشأ باشد آن جا را هم مى گيرد ولو اين که صدق نکند بر آن عمل. بنا بر آن فرمايشى که فرمود. بنا بر اين هم فقدان اين است پس باطل است.

خب ما که آن مسئله رضى را مرجع اشکال قرار داديم. و ظاهر امر اين است که بايد در اين جاها گفت که اين بيع صحيح است چون آن واقعاً صدق اکراه که بر اين عمل نمى کند اين مکروه عليه نيست چون فرض اين است که آن بشرط شىء بوده، مع بوده و مى گويد فايده اى ندارد و او اگر مطلع بشود ايعاد ضرر به اين خواهد کرد. آن ضررى که ايعاد کرده

وارد خواهد کرد. این با توجه به همه‌ی این‌ها رفته این را فروخته، پس بر اساس ایعاد او نیست این طیب نفس دارد. اکراه بر این نیست طیب نفس هم که دارد. پس بنابراین باید گفت که اقوی در مقام همان‌جوری که آن بزرگان فرمودند صحت این معامله است.

و اما این صورت اخیر، یعنی قسم سوم که اصلاً اجنبی را می‌رود می‌آورد به داعی این‌که و به امید و رجاء این‌که به این بسنده بکند و بپذیرد و دیگر از آن که بیش‌تر مورد اهتمامش بوده صرف‌نظر بکند یا با این بتواند یک تخلصی پیدا بکند، گفته کتابت را بفروشد، این کتاب درسی‌اش هست می‌خواهد، نمی‌تواند، می‌رود عبا را می‌فروشد که لعل او به همین قناعت بکند. در این‌جا باز دو نظر وجود دارد که این معامله صحیح است یا باطل است؟

محقق خوئی و صاحب فقه العقود دام‌طلبه، این‌ها فرمودند که این معامله در این‌جا باطل است و آقای خوئی حکم صورت قبل را، یعنی آن صورتی را که الان بحث کردیم صورت قبل از این را، فرموده که از این روشن می‌شود یعنی این را که روشن کردیم حکم آن هم روشن می‌شود. ایشان می‌فرمایند که باز دلیل ما بر بطلان نه صدق اکراه است چون آن گفته بود کتاب بفروشد، نه عبا، شما عبا را داری می‌فروشی، بله قبول داریم صدق اکراه نمی‌کند کما این‌که آن‌جا معاً گفته بود وقتی یکی را می‌روی می‌فروشی، این غیر از آن حرفی است که او زده. اما بخاطر فقد رضاء می‌گوییم که باطل است. فقط شرط، نه وجود مانع که اکراه باشد. این بزرگان بخاطر این گفتند. شیخنا الاستاد هم قهراً در این‌جا علی مینا، ولو این را ندیدم که در کلام‌شان مطرح کرده باشند این صورت را، علی مینای خودشان باید همین را بفرماید که باطل است چون هم فقد رضا است و هم این‌که ایشان حدیث رفع را هم این‌جا می‌تواند تمسک بکند چون بالاخره سر آن، آن است. منشأ آن، آن هست. و ایشان به تناسب حکم و موضوع تعمیم دادند به این موارد.

اما محقق نائینی و محقق حکیم، این‌ها می‌فرمایند که این‌جا درست است بخاطر این‌که این غیر مکره علیه است و این‌که منشأش آن شده باعث صدق اکراه نمی‌شود ما آن تعمیم را در ادله‌ی اکراه قبول نداریم رضایت هم امر آخری غیر از عدم الاکراه نیست. راضی باشد یعنی اکراه نداشته باشد. پس بنابراین در این صورت باید بگوییم این معامله صحیح است. و روی مطالبی که قبلاً عرض شد، قهراً هو الاقوی که بگوییم این‌جا این معامله درست است و صحیح است.

بنابراین صور ثلاثه یا صور اربعه احکام آن روشن شد که ما فعله المکره إِمَّا یطابق المکره علی، طابق النعل بالنعل، این‌جا که همان مباحثش بود و درست شد و إِمَّا یُخالف، وقتی که یُخالف، إِمَّا مع الزیاده است که در مسئله‌ی سوم بیان شد و إِمَّا مع النقصه است که خودش صوری داشت که امروز بیان کردیم و إِمَّا مع التباين است که همین صورت اخیر بود که امروز بیان شد.

مسئله آخری که حالا عرض می‌کنم که دیگر بحث آن برای جلسه‌ی بعد هست این است که این را دیگر امام مطرح کردند در بیع خودشان. این صور را من ندیدم در بیع، با این توّرّقی که کردم پیدا نکردم که این‌هایی که الان بحث کردیم متعرض شده باشند ولی این مسئله‌ای را که می‌خواهیم عرض بکنیم متعرض شدند. که یکی از مسائل مقام هست و آن این است که اگر مکره بر کلی اکراه کرد و کلی به یک فرد خب محقق می‌شود این مازاد بر یکی رفت آورد، این‌جا چی؟ این یک فرع.

فرع دوم که باز این هم امام گمان می‌کنم مطرح کرده باشند خب آقایان دیگر هم مطرح

کردند، این را مطالعه می‌فرمایید که فردا بحث می‌کنیم. فرع دوم این است که اگر تخییر بین افراد طولی قرار داد اکراه کرد گفت که یا امروز خانه‌ات را بفروش، یا فردا ماشینت را بفروش. آیا امروز اگر خانه را برود بفروشد با این‌که مندوحه دارد می‌تواند امروز خانه را بفروشد فردا برود ماشین را بفروشد و دیگر البته فردا راه فراری ندارد این بیع خانه‌اش در امروز درست است یا باطل است؟ که افراد طولی هست؟ افراد عرضی را معرض کردم در تحریر الوسيله بحث کردیم که می‌گوید إِمَّا این را بفروش، إِمَّا آن را بفروش. اما افراد طولی این است پس یکی بر کلی اکراه می‌کند و با این‌که کلی به فرد واحد به صرف الوجود فرد واحد تحقق پیدا می‌کند این می‌آید چند تا می‌فروشد حالا دفعةً أو تدریجاً.

یکی دیگر این است که اکراه او بر افراد طولی است حالا ما هم فعلاً بحث‌مان در معاملات و بیع هست. حالا در تکالیف مسئله‌ی آخری است که این‌جاها به تناسب مطرح کردند ولی ما دیگر حالا وارد آن نمی‌شویم. مثلاً می‌گوید یا الان شراب بخور یا فردا شراب بخور معاذالله. بالاخره یا امروز یا فردا، این می‌تواند امروز این کار را انجام بدهد یا باید بگذارد برای آخرین فرصت در آن‌جا؟ این حالا دو تا فرعی است که ان شاءالله فردا مطرح می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.